

● آذربایجان در جنبش مشروطه

صمد بهرنگی

احمد کسروی می نویسد جنبش مشروطه را تهران آغازید و تبریز آن را پاسداری کرد و به انجام رسانید. هر چند آدمهای کج اندیشی هنوز هم معتقدند که مجاهدان آذربایجان یک مشت اوباش بودند و ستار خان، آن انسان نیک نفس و مبارز، راهزنی بیش نبود و تنها به خاطر غارت و چپاول می جنگید.

سخن کسروی اغراق نیست. راست است که برقراری رژیم مشروطه کاملاً به نفع توده ی مردم تمام نشد و حتی جنگاوران و پیشه وران کارشان به خواری و سختی کشید (مثلاً ستار خان)، اما در هر صورت، جانبازیها و مردانگیهای مجاهدان پاکدل آذربایجان بود که محمد علی میرزای گستاخ را به زانو درآورد و دیگر توده های مردم را برانگیخت و ثابت کرد که شرقیان هم شاینده ی زندگانی آزاد می باشند. (1)

(1) روزنامه ی تایمز چاپ لندن دو سه روز پس از بمباران مجلس پس از نکوهش های بسیار می نویسد: «این نمونه ای به دست داد از آن که شرقیان شاینده ی زندگانی آزاد نمی باشند.»
تاریخ مشروطه - کسروی

دو سید بزرگوار تهرانی (آقایان طباطبائی و بهبهانی) کار را شروع کردند، مردم را شوراندند اما در راه بردن و به ثمر رساندن جنبش به بیراهه افتادند. آنها به چند خط فرمان بی خاصیت مشروطه دل خوش کرده بودند. حتی آن زمان که محمدعلی میرزا با خودکامگی حکم می راند و مجلس و نمایندگان را به هیچ می گرفت این ها با ساده لوحی و خوش بینی زیانباری که داشتند خیال می کردند باز هم می توان کار را با نشستن و حرف زدن و موعظه کردن وجوش و خروش پیش برد.

آنها از این اصل مسلم غافل بودند که برای پیروزی کامل بر دشمن خونریز باید چون خود او مسلح شد و از خون ریختن باکی نداشت.

رهبران تهران می توانستند آزادیخواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وادارند، از شهرهای دیگر تفنگچی داوطلب بخواهند و با دستی کاملاً مسلح و نیرویی آماده به مقابله برخیزند.

آنها حتی می توانستند محمدعلی میرزا را به نام سوگندشکنی از پادشاهی بردارند و نقشه های محیلانه اش را نقش برآب کنند چنانکه همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد.

رهبران تهران به هیچ یک از این راهها التفات نکردند. آنها می خواستند کار را با ستمدیدی و نمایش مظلومیت ملت و برانگیختن حس ترحم و انساندوستی محمدعلی میرزا و دیگر سردمداران از پیش ببرند و نیازی به آمادگی نظامی و قیام مسلحانه نمی دیدند، و اگر روز بمباران مجلس آزادیخواهان تهران با وجود شجاعت بسیاری که نشان دادند نتوانستند بیش از چند ساعتی جنگ را ادامه دهند، علتش همین نداشتن آمادگی بود. ناگفته نماند عده ای از همین مجاهدان عضو «انجمن آذربایجان» در تهران بودند.

اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه تفنگچی و مجاهد تربیت می شد، به عبارت دیگر و روشن تر برای قیام مسلحانه، برای برانداختن دشمنان داخلی و خارجی، زمینه چینی به عمل می آمد.

فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهمتر از آن طرح هایی که اعضای انجمن سری «مرکز غیبی» می ریختند و به دست انجمن اجرا می کردند، از چیزهایی بود که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد و ادامه ی یک جنگ یازده ماهه آماده کرده بود.

قطعه شعری که روز جمعه بیست و هشتم شهریور 1286 در تبریز در مسجد مقصودیه هنگام برچیدن ختم عباس آقا تبریزی قاتل اتابک اعظم که به وسیله ی میرزا غفار زنوزی، از مجاهدان قفقاز، خوانده شد، روحیه و طرز فکر مجاهدان را به خوبی نشان می دهد. مطلع این قطعه چنین است:

آی قارداشلار، قان تۆکون تا جوشه گلسین کاینات
ثابت اولسون تا جهانیه بیزده کی عزم و ثبات

ترجمه ی فارسی: رفقا، خون بریزید تا کاینات به جوش آید و بر جهانیان ثابت شود که ما صاحب چه عزم و ثباتی هستیم.

موقعیت

تبریز پس از تهران بزرگترین شهر ایران و ولیعهد نشین بود، به همین جهت با وجود فاصله ی زیاد همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمدهای تهران زودتر از جاهای دیگر آگاه می شد. در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف کشیده شده بود، یکی دولتی و دیگری مال کمپانی.

آگاهی از وضع تهران خود مایه ی بیداری مردم بود. نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بیحد مردم این دو جا نیز در بیداری آذربایجانیان مؤثر بود. اصولاً تبریز سر راه اروپا واقع شده بود.

سالانه گروه انبوهی از مردم از بازرگانان و دهقانان و کارگران و خیل بیکاران در جستجوی کار به قفقاز و عراق و... می رفتند و در شهرهای مختلف به کارهای مختلف دست می زدند.

احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند به تجارت یا قاچاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند، در ادبیات آذری آن روزگار به خوبی منعکس شده است.

برای نمونه داستان «اوستا زینال» را از جلیل محمد قلی زاده و نمایشنامه ی «سرگذشت مرد خسیس» را از میرزا فتحعلی آخوندوف نام می بریم.

اغلب شدت فقر و بیکاری بود که توده ی مردم از دهقانان و شهری را به آن سو می کشاند.

هنوز هم پیرمردان آذربایجان فراموش نکرده اند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسه ها را پر کنند و برگردند. حتی زوار مشهد از راه قفقاز و بالای دریای خزر خود را به مشهد می رساندند و هم از آن راه برمی گشتند. البته انتخاب چنین راه دوری به سبب ناامنی راههای داخلی کشور و تعرض راهزنان سر گردنه ها بود.

از این رهگذر نیز مقداری لغت روسی وارد زبان آذربایجان شده است. این رفت و آمدها ناگزیر راه چیزهای تازه و افکار نو را به داخل کشور باز می کرد و سبب بیداری مردم می شد. سفر استانبول نیز همین اثر را داشت.

آذربایجان همیشه به طریقه های گوناگون با استانبول در تماس بوده است. چنان که در دوره ی استبداد محمدعلی میرزا و شدت جنگهای تبریز، در استانبول انجمنی به نام سعادت دایر شد که بیشتر اعضایش از میان بازرگانان آذربایجان بودند و خود را نماینده ی انجمن ایالتی تبریز معرفی می کردند. همین انجمن بود که اخبار آذربایجان را به علمای نجف و کشورهای اروپایی و دیگر جاها می رساند و برای مجاهدان کمک های مالی مؤثری جمع آوری می کرد.

بازرگانی

احمد کسروی می نویسد که آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشورهای بیگانه از همه ی مردم ایران جلوتر می بودند و در بیشتر شهرهای همسایه رشته ی بازرگانی بیشتر در دست این ها بود.

همچنین در استانبول و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتند. گاهی بازرگانان به نام شهری که با آنان

در ارتباط و معامله بودند مشهور می شدند. مثلاً گفته می شد: «حاجی باقر استانبولچی». بعدها این القاب به صورت نام خانوادگی درآمد. امروزه خانواده هایی به نام های مسکوچی، تهرانچی، بغدادچی، استانبولچی و غیره وجود دارند. این واقعیت نشانی از رشد و توسعه بورژوازی تجاری در آذربایجان بود. گاهی نیز بازرگانی برای حفظ جان و مال خود از دست عمال و فئودالهای وابسته دربار پسوند «اوف» به آخر اسم خود می آورد و بدین ترتیب خود را غیر مستقیم تحت حمایت دولت روس تزاری که نفوذ همه جانبه ای در ایران داشت، قرار می داد. از این میان می توان «فتح اله اوف» را نام برد.

بازرگانان از یک سو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و پیشرفت های نقاط دیگر خبرهایی به ارمغان می آوردند. اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند.

«زینال» قهرمان داستان جلیل محمد قلیزاده بنای بیکاره و به شدت خرافاتی و متعصبی است که فقط بلد است وراجی کند و بد «ارمنی های کافر» را بگوید.

صفحه های مجله ی معروف «ملا نصرالدین» پر است از مذمت شیخ ها و حاجی های طمعکار و ریاکار ایرانی مقیم قفقاز.

فقط مردم بیدار دل و بازرگانان آزادیخواه بودند که در بیداری مردم مؤثر افتادند و در کشاکش انقلاب ضد فئودالی از بدل جان و مال دریغ نکردند.

لازم به گفتن نیست که در اینجا باید به مفهومی که بورژوازی از آزادی و عدالت و امنیت و غیره دارد توجه کرد.

فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز به وسیله ی حسن رشدیه پا گرفت و بعد به وسیله ی هم او در تهران. از روزنامه های رسمی که بگذریم - و تبریز خود در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه رسمی داشته - نخستین روزنامه غیر رسمی «اختر» بوده که کسانی از تبریزیان آن را در استانبول می نوشته اند. بعد که در خود شهرها روزنامه درآمده، تبریز پس از تهران اولین شهر بوده که روزنامه بیرون می داد.

بعلاوه تأثیر مجله معروف ملا نصرالدین و روزنامه های نظیر آن را که به زبان خود مردم نوشته می شد و نسخه هایش دست به دست میان توده مردم می گشت نباید دست کم گرفت. هنوز پیرمردان تبریز اشعاری از همان مجله را از حفظ دارند.

همه ی این عوامل و نیز تأسیس اولین چاپخانه ی ایران در تبریز در زمان عباس میرزا خود مایه ی بیداری مردم و آمادگی آنها برای مقابله با محمدعلی میرزا می شده است.

مذهب

کشاکش های مذهبی در آذربایجان خیلی شدید بود. داستان سنی و شیعه از آنجا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده، در اینجا کینه های فراوانی پرورده و خونهای بسیاری ریخته است. از نقطه نظر تاریخی بی هیچ تردیدی این دشمنی مذهبی باقیمانده ی سیاستهای خاص و متضاد دستگاههای رهبری دسته ها و دولت های مختلف در ایران و خارج از ایران است.

اما در دوره ی مشروطه خواهی که توده ی مردم معمولاً دنبال ریشه های تاریخی سنت ها و آداب و بقایای فرهنگی نیست، فریفته ی تبلیغات دستگاه استبدادی می شد و به حساب دشمن دین به روی هموطن آزادیخواه خود دست بلند می کرد و چه بسا که خونس را می ریخت بدون آنکه ملتفت شود که همه ی مردم از تمام فرقه های مذهبی یکسان

استثمار می شوند و دشمن مشترکی دارند.

گذشته از دشمنی میان شیعه و سنی، گرفتاریهای دیگر هم به نام شیخی و متشرع و کریمخانی در میان بود که خود مایه ی جدایی مردم می شد و آنها را از کارهای مملکتی غافل می کرد و کار نهضت را لنگ می کرد چنان که در زمان استبداد محمدعلی میرزا و جنگهای تبریز یک گرفتاری انجمن ایالتی این بود که آتش نزاع دسته های مختلف مذهبی را در شهرهای دور و بر خاموش کند.

ناگفته نماند که در دوره ی جنگهای یازده ماهه تبریز تمام فرقه های مذهبی دوشادوش به جنگ پرداختند و با هم بر سر یک سفره نشستند و در تشییع جنازه ی شهدای یکدیگر با میل و رغبت شرکت کردند. این در نتیجه ی کوششهای انجمن ایالتی و مرکز غیبی بود که درد مشترک مردم را آشکار و آنها را رهبری می کردند.

وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز انبارداران و فئودالها و حکام و محتکرین به سختی روزگار می گذراندند.

مردم شهر نشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود و تسلط روزافزون امپریالیسم اروپایی بر دستگاه حکومتی و مملکت هیچ دل خوشی نداشتند. امپریالیسم اروپایی هر روز امتیازات اقتصادی فوق العاده ای (مثلا امتیاز انحصار توتون و تنباکو و گمرکات) به دست می آورد و هر روز بیشتر از روز پیش جری تر می شد و دست و بال بورژوازی تازه رشد و توسعه یافته ی ملی را می گرفت.

محمدعلی میرزای ولیعهد

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری، در زیر فشار گرفتاریهای بی شمار نمی توانستند تکانی بخورند و همچنان می زیستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسرش محمدعلی میرزا را ولیعهد کرد و کارهای آذربایجان را به او سپرد. از یک سو ستمگری و بدی خوی او و از سوی دیگر برخی پیشآمدها خواه ناخواه مردم را به زبان آورد و آتش به باروت انقلاب زد.

از پیشآمدها که خود معلول علت های دیگری بوده (وضع معیشت و روابط ظالمانه ی اقتصادی) در اینجا سخن نمی گوئیم. همین قدر باید دانست که بعضی از حوادث مثلا کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی، خیرالدوله و شیخ احمد روحی در تبریز و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره باعث گرد آمدن و همفکری مردم شد. مثلا در جنگ ارمنی و مسلمان آنچه بیش از همه روی مردم اثر گذاشت و سر زبانها افتاد، این بود که در آن واقعه چند هزار تن ایرانی بی گناه از بازرگانان و کارگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا نمود و به روی خود نیاورد. این امر شدت بی اعتنایی و بیکارگی دولت قاجاری را خوب نشان داد بخصوص که در همان موقع دولت انگلیس به عنوان خونبهای یک میسیونر انگلیسی که در راه ارومی - تبریز کشته شده بود، پنجاه هزار تومان از دولت ایران پول گرفت.

مردم با مقایسه این دو وضع خشمناک می شدند و از دولت قاجاری پاک دست می شستند.

رفتار بد محمدعلی میرزا در تبریز از یک سو انگیزه ای برای مردم آذربایجان بود و از سوی دیگر آنگاه که خود او شاه شد، آذربایجانیان بر خلاف مجاهدان و رهبران تهران فریفته ی قول و فعل ریاکارانه ی او نشدند و تا توانستند جلو فسادکاریهایش را گرفتند.

باید دانست که محمدعلی میرزا از همان ولیعهدی صد در صد آلت دست دولت تزاری روس بود و شاپشال معلم روسی او،

او را چون عروسک خیمه شب بازی در دست می چرخاند.

بدکاری و بدرفتاری وسختگیری محمدعلی میرزا بدانجا رسیده بود که مثلا از حاجی میرمناف پول گرفت و پسر شانزده ساله ی او را سرتیپ کرد و به قول مجله ی ملا نصرالدین تا وقتی محمدعلی میرزا در تبریز بود بچه های زیبارو نمی توانستند قدم به کوچه بگذارند و در عوض چند سالی که در تبریز بود، کوهها و سنگهای ایران را به جای نان به خورد تبریزیان داد که دیگر چیزی برای دولت انگلیس باقی نماند! (ملا نصرالدین - سال دوم - شماره پنجم).

تاریخ نگاران مشروطه می نویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار محمدعلی میرزا بدتر از عین الدوله در تهران بود.

محمدعلی میرزا با این فسادکاریها به شدت جلو زبان مردم را می گرفت که کسی گله و شکایتی نکند. مأموران و راپورتچینی میان مردم می فرستاد تا او را از هر گونه بدگویی درباره اش آگاه کنند. ترس چنان در دلها جا گرفته بود که مردم حتی در خانه های خود نیز از گفتگو خودداری می کردند.

ولیعهد با این همه ظلم و فسادکاری سخت تظاهر به دینداری می کرد. روز عاشورای محرم تکیه برپا می کرد و شب عاشورا پابرهنه به کوچه ها می افتاد و چنان که رسم مردم تبریز است در چهل و یک مسجد شمع روشن می کرد و مرتب کتابهای دینی و دعا به چاپ می رساند.

مثلا در محرم همان سال که نهضت مشروطه برخاست، حاج شیخ محمد حسین نامی نسخه ی تازه ای از «زیارت عاشورا» پیدا کرده بود. ولیعهد با شتاب آن را در چاپخانه ی خصوصیش چاپ و میان مردم پخش کرد.

انجمن ایالتی و مرکز غیبی چه بود؟

آنگاه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادیخواهان دیگر شهرها مظفرالدین شاه را مجبور کردند که «مشروطه اعطا کند و مجلس باز کند»، انجمن ایالتی تبریز هم پا گرفت.

هدف از تشکیل انجمن نخست فقط برگزیدن نمایندگان مجلس شورا بود اما پس از انجام دادن این کار انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک انجمن سری «مرکز غیبی» به چه کارهایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد، اگر چه احتمالا گاهی هم دچار لغزش شده باشد.

اما مرکز غیبی خود چه بود؟

دکتر نریمان نریمانوف آزادیخواه و سوسیالیست و نویسنده ی اجتماعی - سیاسی بسیار معروف آذربایجان شمالی در دوره ی مشروطه خواهی ایران پیش از انقلاب بلشویکی روسیه بود.

بدون شک می توان او را از خدمتگزاران آزاداندیش ملل شرق نامید. وی حوادث دوره ی مشروطیت را به دقت بررسی می کرد و در مقاله های سیاسی و اجتماعی خود به آزادیخواهان ایران راه صحیح را نشان می داد و آنها را دل و جرئت می بخشید. از مقاله های او «گفتگو با یک ایرانی» و «قانون اساسی و مشروطیت ایران» را می توان نام برد.

در اثنایی که دولت تزاری روس برای خفه کردن انقلاب کمک های همه جانبه ای به استبداد قاجاری می کرد، در ماورای قفقاز از طرف حزب سوسیال دمکرات، کمیته های کمک به انقلاب ایران تشکیل شد.

نریمان نریمانوف که سرپرست کمیته ی کمک تفلیس بود، برای ستار خان و باقر خان اسلحه و مواد منفجره و ادبیات انقلابی و دیگر چیزهای ضروری را می فرستاد، بعد نیز در سال 1906 میلادی با همکاری مستقیم نریمان، تشکیلات سوسیال دموکرات «اجتماعیون عامیون» در باکو به وجود آمد که ایرانیان مقیم قفقاز در آن عضویت داشتند.

ماهنامه ی آذربایجان - چاپ باکو - شماره 1968

چندی بعد حاجی علی دوا فروش، علی مسیو و دیگران، مرامنامه ی «اجتماعیون عامیون» را به فارسی ترجمه کردند و با همکاری مستقیم حیدر عمو اوغلو عضو «اجتماعیون عامیون» دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و خود انجمن سری به نام «مرکز غیبی» برپا کردند که رشته ی رهبری دسته را در دست داشته باشد. حیدر عمو اوغلو با نریمانوف ارتباط مستقیم داشت و گزارش فعالیت های نهان و آشکار خود را برای او می فرستاد. بدین ترتیب معلوم می شود که مجاهدان از کدام چشمه آب می خوردند و نیز بی پایگی اظهار نظرهای مغرضانه اشخاصی که مجاهدان را مشتی اوباش می نامند، محقق می گردد. بد نیست در همین فصل مختصری از شرح زندگی قهرمان آزادی، حیدر عمو اوغلو، را بیاوریم.

حیدر عمو اوغلو

«تبریزدن مرند امانت گتندی

او بومی حیدر خان تهیه ائندی»

حیدر خان عمو اوغلو چراغ برقی (مهندس تاروردی یوف) اجداداً اهل سلماس بود. وی تحصیلات ابتدایی را در گمری (از شهرهای ارمنستان) و تحصیلات متوسطه و عالی را در تفلیس و باکو تمام کرد. در سال 1319 - 20 ه. ق. در بادکوبه به سمت مهندسی برق کار می کرد. از پانزده شانزده سالگی داخل مبارزات سیاسی شد و از 1900 میلادی (1277 شمسی) با نریمانوف شروع به همکاری کرد و عضو «اجتماعیون عامیون» شد. بعد به دستور همین تشکیلات «اجتماعیون عامیون» تبریز را به ریاست علی مسیو تشکیل داد.

کارخانه ی برق صحن حضرت رضا را در زمان مظفرالدین شاه، او نصب و دایر کرد. حیدر عمو اوغلو در مدت اقامت خود در مشهد شروع به تبلیغات کرد و با استفاده از موضوع نان مردم را بر ضد حاکم وقت شوراند و مردم عزل او را خواستند. حیدر عمو اوغلو خیلی کوشید که شعبه ی اجتماعیون عامیون را در مشهد تأسیس کند ولی به عللی موفق نشد. حیدر عمو اوغلو به تهران آمد و به کارهای مختلف و تبلیغات دامنه دار در میان طبقات مختلف دست زد تا موضوع تحصن در سفارت انگلیس پیش آمد (1285 شمسی). حیدر عمو اوغلو در این موقع سرپرست سیم کشان مدرسه سپهسالار بود. حیدر عمو اوغلو با متحصنین تماس نزدیک و دائم برقرار کرده بود و از خارج به کمک چند نفر دیگر آنها را به درخواست مشروطه تشویق می کرد.

به کمک حیدر عمو اوغلو در تهران چند رقم عملیات خطرناک مسلحانه طرح و اجرا شد که مستبدان و سردمداران را به ترس انداخت. از آن جمله است بمب انداختن در خانه ی یکی از وزیران وقت و بمب انداختن در خانه ی علاءالدوله که حیدر عمو اوغلو شخصاً و به تنهایی این کار را انجام داد، قتل اتابک اعظم به وسیله ی عباس آقا تبریزی و بمب انداختن بر کالسکه محمد علیشاه در سه راه اکباتان.

حیدر عمو اوغلو غالباً تحت نظر بود. بارها زندانی شد، بارها متواری شد و دوباره با لباس مبدل به ایران برگشت و فعالیت خود را از سر گرفت.

یک بار پس از گرفتاری خود را مأمور خارجه معرفی کرد و به فرانسه (*) صحبت کرد و بدین ترتیب مأموران دولتی را گول زد و آزاد شد. پس از این آزادی که به تبریز آمد، با ستار خان همکاری نزدیک داشت.

(*) حیدر عمو اوغلو به پنج زبان آشنایی کامل داشت.

از عملیات و طرح های برجسته ی حیدر عمو اوغلو در جریان جنگهای تبریز سه فقره ی زیر معروفیت پیدا کرد:

1- برای شجاع نظام مرندی بمبی به صورت تحفه ای نادر و لایق فرستاد که سبب قتل او و پسرش شد.

2- زیر زین اسبی مواد منفجره گذاشت و به میان دشمنان رها کرد و از دشمنان که برای تصاحب اسب بی صاحب سر و دست می شکستند، بیست سی نفر را کشت.

3- در جریان محاصره ی تبریز شجاع الدوله بالای تپه ای نرسیده به «سردری» می ایستاد و فرمان می داد. حیدر عمو اوغلو نقشه کشید و در همان محل زیر خاک مقدار زیادی مواد منفجره گذاشته شد که صبح سبب قتل شجاع الدوله شود. روباهی فلک زده شبانه به داد شجاع الدوله رسید و کار به نتیجه مطلوب نرسید.

یکی دیگر از کارهای جالب حیدر عمو اوغلو حل مسأله ی نان در خوی بود. محتکران و انبارداران مردم را در گرسنگی و زحمت نگاه می داشتند و حاضر نمی شدند گندم خود را بفروشند. حیدر عمو اوغلو با کاردانی و جانفشانی در مدت کوتاهی (ده روزه) مشکل نان را در خوی به خوبی حل کرد و پوزه ی محتکران و دشمنان خلق را به خاک مالید و مردم به قدردانی از قهرمان زحمتکش خود به نامش شعر گفتند و سر زبانها انداختند:

عمو اوغلو گلدی خویا

خویلولارا قرار قویا

یتیمترین قارنی دویا

یاشاسین گوژل عمو اوغلو!

*

عمو اوغلو مینیب فایتونا

تومار و ئریب ئوز آتینا

چوؤرک یئنیب یوز آلتینا

یاشاسین گوژل عمو اوغلو!

*

راستا بازار لار راستاسی

گلیر مجاهد دسته سی

عمو اوغلو دور سر کرده سی

یاشاسین گوژل عمو اوغلو!

*

باققال - بازار چیراق قویدو

کاسیب باخدی قارنی دویدو

هر بیرایشه قانون قویدو

یاشاسین گوژل عمو اوغلو!

ترجمه ی فارسی:

عمو اوغلو به خوی آمد و برای خوبی ها قرار و مدار گذاشت تا شکم یتیمان همه سیر شود، زنده باد عمو اوغلو ی خوب! /

عمو اوغلو سوار درشگه شده و اسبش را تیمار داده، نان به یوز آلتین (دو شاهی) تنزل کرده، زنده باد عمو اوغلو ی خوب! /

اینجا راسته بازار است، دسته ی مجاهدان می آیند، سرکرده شان حیدر عمو اوغلوست، زنده باد عمو اوغلو خوب! / بقال و بازار چراغ گذاشت (ارزان کرد)، فقیر به یک نظر شکمش سیر شد، او به هر کار قانونی گذاشت، زنده باد عمو اوغلو خوب! /

پس از فتح تهران (سال 1288 شمسی) عده ای از آزادیخواهان که حیدر عمو اوغلو نیز جزو آنها بود، با تلاش های پیگیری فرقه ی دمکرات ایران را تشکیل دادند. از این تاریخ به بعد حیدر عمو اوغلو مرتب برای مأموریت های مخفی به شهرهای مختلف (مشهد، اصفهان، قم و ایل بختیاری) رفته است.

بعد از قتل سید عبدالله بهبهانی (1289 شمسی) حزب اعتدال شهرت داد که بهبهانی را دموکراتها کشته اند و بنابراین حیدر عمو اوغلو با عده ی دیگری دستگیر شد اما پس از چهل روز که هیچگونه مدرکی به دست نیاوردند آزاد شد اما تحت تعقیب تروریست های حزب اعتدال قرار گرفت و دو بار از گلوله آن ها جان به سلامت برد.

بعد از این واقعه بود که به مأموریتی هفت هشت ماهه به میان ایل بختیاری رفت و در بازگشت مخفی خود در خانه آقای «محمود محمود» پنهان شد. چندی بعد از طرف یفرم خان پیغام رسید که مقامات دولتی (البته دولت تازه ی مشروطه!؟)

از جایگاه او آگاه شده اند و بهتر است از ایران خارج شود. حیدر عمو اوغلو ناچار با لباس مبدل از ایران خارج شد. از این تاریخ تا انقلاب شوروی حیدر عمو اوغلو در خارج از ایران به فعالیت های مختلفی دست زد و با اشخاص اندیشمند بسیاری نشست و برخاست کرد تا این که توانست به روسیه ی شوروی برود و همانجا به فعالیت های خود ادامه دهد. در نخستین کنگره ی بین الملل سوم به عنوان نماینده ی ایران شرکت کرد.

در 1919 میلادی میرزا کوچک خان، سردار جنگل، در گیلان قیام کرد. حیدر عمو اوغلو کاملاً ناظر جریان بود و بالاخره به صلاحدید رهبران درجه اول شوروی که حیدر عمو اوغلو با آنها نشست و برخاست داشت، رهبری حزب عدالت انزلی (اجتماعیون عامیون) به عهده ی او و دوستانش گذاشته شد.

در همین موقع ها کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان قیام کرده بود و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان. حیدر عمو اوغلو در صدد ارتباط مستقیم با این سه قیام که می توان گفت دنباله ی انقلاب ناتمام مشروطه بود، برآمد. متأسفانه نمایندگان حیدر عمو اوغلو وقتی به خراسان و آذربایجان رسیدند که کلنل و خیابانی را قداره بندان از پای درآورده بودند و آتش قیام خاموش شده بود.

حیدر عمو اوغلو مخفیانه با چند نفر دیگر به گیلان آمد تا دست کم دسته های مختلف قیام جنگل را یکپارچه کند و از نزدیک با میرزا کوچک خان مذاکره کند. حیدر عمو اوغلو در این مأموریت به دست عناصر ارتجاعی و احياناً فریب خورده شهید شد.

عارف شاعر مشهور، حیدر عمو اوغلو را چکیده ی انقلاب نامیده.

ستار خان، بازوی نیرومند انقلاب مشروطه، همیشه می گفته است: «حرف همان است که حیدر خان بگوید.»

فعالیت های انجمن ایالتی و مرکز غیبی

در پایان سال 1285 و آغاز 1286 پیش از بمباران مجلس (دوم تیر ماه 1287) آزادیخواهان تهران و تبریز با دو روش کاملاً متقابل مبارزه می کردند. مبارزان تهران، از جمله دو سید بزرگوار، با خوشبینی چشم به درباریان داشتند که خواستهای ملت را اجراء کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. این دو سید می خواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزه های عاقلانه درست کنند و به جنگ و خونریزی نیازی نمی دیدند. چنان که تجربه های تاریخی قدیم و معاصر در دنیا نشان می دهد، چنین روش مسالمت جویانه ای تاکنون هیچ ملت رنجدیده ای را از قید استعمار و استثمار رهایی

نداده است. بدون داشتن کینه و یا تنها با مشت های خالی گره کرده، نمی توان بر دشمن درنده ای که به انواع سلاح و حيله مجهز است، غلبه کرد.

اما در تبریز در همان روزها به دستور انجمن ایالتی که تجربه ی فوق الذکر را انگار نیک دریافته بود و به کار می بست، روزهای جمعه بازارها بسته می شد و مردم در مسجدها گرد می آمدند و سخنگویان بالای منبر می رفتند و با آنها سخن می گفتند و شعرهایی شورانگیز به دو زبان فارسی و ترکی قرائت می شد. «واعظان مشروطه» که روز به روز شماره شان بیشتر می شد، سخن از قانون و برابری و همدستی می راندند، مردم را به گرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و فنون جنگ تشویق می کردند. مردم بیرون از آجی کورپوسو (پل تلخه رود) که آنموقع دشت و بیابان بود، دسته دسته و پیاده و سواره جمع می شدند. سوارگان به اسب سواری و پیادگان به تیراندازی می پرداختند. گذشته از بزرگها برای بچه ها هم تفنگ چوبی ساخته بودند که آنها هم برای خودشان جنگ و تیراندازی بیاموزند.

بعدها کار صورت بهتری یافت. در هر کویی دسته ای به آموزگاری یکی از سرکردگان فوجها به مشق و تمرین پرداختند. پیر و جوان صف می کشیدند و به آواز «یک دو» پا به زمین می کوبیدند. ملایان و سیدان با عمامه و رخت بلند تفنگ به دوش انداخته و همپای دیگران مشق می کردند.

این آمادگیهای جنگی فقط در تبریز و بعدها در رشت به عمل می آمد. در تهران، در مجلس شورا، این کارها را بی ارزش جلوه می دادند و آشکارا مرکز غیبی را مسخره می کردند. حتی خود نمایندگان آذربایجان و دو سید تهرانی روی خوش نشان نمی دادند.

در تبریز هزاران مجاهد مسلح و از جان گذشته تربیت شد که پول و مزدی نمی گرفتند و اسلحه و فشنگ را هم خود می خریدند. انجمن فقط بعدها از پول های جمع شده فشنگ می خرید.

آذربایجان و محمدعلی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند. از همین رو بود که وی بعد از به شاهی رسیدن، بزرگترین دشمن خود را آذربایجان می شمرد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آنجا به کار می برد و برای نابود ساختن کادر رهبری و هسته ی مرکزی نهضت تلاش می کرد. وی توطئه می چید، آدمهای معلوم الحالی را سر وقت تبریز می فرستاد، ایلهها و مخصوصاً شاهسونها را می شوراند و به غارت و چپاول شهرها و روستاهای آذربایجان وا می داشت، عثمانیها را به دشمنی برمی انگیخت، قشون می فرستاد و بالاخره راه را برای ورود روسهای تزاری به آذربایجان و تبریز و کشتار و اعدامهای بیرحمانه ی آنها هموار می کرد. بیان مختصر جنایت هایی که روز عاشورای 1330 ه. ق. در تبریز به دست سالدات ها صورت گرفت، مو بر تن سیخ می کند.

تبریز هیچگاه فریفته ی ظاهر آشتی جوی محمدعلی میرزا نشد و همواره با او از در مخالفت درآمد، حتی در مورد قرض هایی که می خواست از دول بیگانه بگیرد. کار بدانجا رسید که در خرداد 1286 آنگاه که دشمنی محمدعلی میرزا با مشروطه آفتابی شد و مجلس شورای ملی بی اعتباری و آلت دست بودن خود را ثابت کرد، انجمن ایالتی به نمایندگان خود در تهران تلگراف کرد که اگر آنجا کاری پیش نمی رود، بیایید در اینجا دست به هم داده و به چاره ی دردها بکوشیم. بعد هم کار انجمن بالا گرفت و از مجلس خواستند که محمدعلی میرزا را از کار برکنار کنند و بعد هم خود این کار را کردند.

محمدعلی میرزا در تمام خلافکاربهایش انجمن ایالتی را سنگ راه خود می دید، حتی پس از بمباران مجلس که انجمن ایالتی خود را جانشین آن اعلام کرد و رشته ی کارها را در دست گرفت، موقعیکه محمدعلی میرزا خواست خودسرانه از دولتهای بیگانه پول قرض کند. انجمن ایالتی به جای مجلس به تمام کشورهای دنیا اعلام کرد که استقرار محمدعلی میرزا «نظر بر اینکه باعث اضمحلال ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانیه ی خود جان سپاری می کند، ملت

ایران هم به هیچوجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست.»

اثر و نتیجه ی مبارزه های چهار ماهه ی نخست تبریز (از تیر ماه 1287 تا آخر مهر) این شد که آزادیخواهان شهرهای دیگر ایران که بعد از بمباران مجلس خاموش شده بودند، تکانی خوردند و به همکاری با آذربایجان پرداختند و همین تکان و همکاری بود که پس از سیزده ماه که از بمباران مجلس می گذشت، به فتح تهران و فرار محمدعلی میرزا انجامید.

آقای امیرخیزی در کتاب خود می نویسد آنروز که در تبریز بر سر خانه های مردم بیرق سفید می زدند و آنها را به پناه روسیه تزاری می خواندند، اگر ستار خان به کوچه ها نمی آمد و بیرقهای سفید را یکی یکی بر نمی داشت، جنبش مشروطه در همان لحظه خفه می شد. چرا که فقط در محله ی کوچکی از تبریز جنبش باقی مانده بود و آن هم در حال خفه شدن.

شرح اثرات و کارهای انجمن ایالتی در این مختصر نمی گنجد. همین قدر بگوییم که غیر از کارهایی که برای پیش بردن نهضت در سراسر ایران می کرد، در خود تبریز و آذربایجان هم دست به اصلاحات دامنه داری زد. از جمله نخستین شهربانی ایران را در تبریز بنیاد نهاد. انجمن چنان قدری و محبوبیتی یافت که حتی برای آذربایجان والی انتخاب کرد (اجلال الملک را می گوییم) و دیگر منتظر دستور مجلس شورا نمی شد، چنانکه هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن پیشگام شد و بی اجازه ی والی وقت استیناف «دادگاه دوم» تشکیل داد. انجمن برای سر و سامان دادن به کار شهرهای دیگر آذربایجان کسانی را روانه می کرد و در تمام نقاط مختلف انجمن راه می انداخت و جنبش را جان می دمید. انجمن روزنامه ی مخصوص هم چاپ و نشر می کرد.

نتیجه ی همه ی این جانفشانیها این شد که از روزی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست و آزادیخواهان تهران را در سه چهار ساعت پراکنده کرد (زیرا آمادگی نداشتند) تبریز بنای جنگ را گذاشت و یازده ماه مردانه ایستادگی کرد و در این یازده ماه قربانیهایی داد و سختی هایی کشید که با گفتن تمام نمی شود.

مثلا وقتی که تمام راهها بسته بود و شهر در محاصره، مجاهدان ینجه می خوردند و جنگ می کردند. ضرب المثل مشهور ترکی از همان روزها باقی مانده: یونجا یئیب مشروطه آلمیشیق! (ینجه خوردیم و مشروطه گرفتیم!). جنگجویی دریادل و بی باک چون ستار خان، فرمانده این جنگها بود. جنگهایی که در شرایط سختی می گذشت. غیر از دو محله ی بزرگ تبریز که در دست دولتیان بود و با مشروطه چی ها دشمنی می کرد، از چهار سو قشون بر سر مجاهدان ریخته بود:

1- سپاه قره داغ زیر فرمان رحیم خان.

2- سپاه مرند زیر فرمان شجاع نظام.

3- سپاه ماکو زیر فرمان عزت الله خان.

4- سپاه عین الدوله که قسمتی را از تهران آورده بود و قسمتی از اسکو و سردری و آن طرفها جمع کرده بود.

کارشکنی دشمنان داخلی را هم نباید فراموش کرد که سفارت روس تزاری و جمعی از ملایان انباردار و مالک (مثلا میرهاشم دوه چی، امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد) و قداره کشان و «لومپن»های شهری بودند. مثلا یکی از همین قداره کشان در کشاکش دعوا آب شهر را قطع کرد.

در همین جنگها بود که محمدعلی میرزا به رحیم خان نوشت: هر چه زودتر مخالفین دولت را سرکوبی کردی زیادتیر مورد مرحمت ملوکانه ی ما خواهید بود. شرط و شروط مصالحت یعنی چه؟ رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم محض

باشد. مشورت با جنرال کونسول روس بنما و تحصن را به هیچ مشمار. مطالعه ی کتاب «پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت» نوشته ی غلامحسین ساعدی و همچنین داستان بلند «توپ» اثر همین نویسنده، برای فهم اوضاع آذربایجان و احوال مردم آن روزگار بسیار مفید است.

حرف آخر

کار آذربایجان به خصوص تبریز در نهضت مشروطه خواهی به صورت نیروی محرکه ی توده ها بود در وقت سستی گرفتن، و هدایت نهضت به راه راست و مبارزه بود آنگاه که احتمال از راه به در شدن و گمراهی می رفت. دریغ که نتوانست وظیفه ی خود را تا آخر دنبال کند و در نیمه راه ابتکار عملیات از دست تبریز به در رفت و عمارت ایالتی با خاک یکسان شد.

مشروطه دوباره برقرار شد اما وضع توده های مردم فرقی نکرد. گرد آزادی ستار خان در تهران در دوران حکومت مشروطه! به دست همانهایی که سنگ آزادیخواهی و مشروطه به سینه می زدند گلوله خورد و خانه نشین شد و بعد حیدر عمو اوغلو اجباراً جلای وطن کرد. چرا که امثال این آزادگان سد راه اشراف بورژوا - فئودال بودند که میوه ی درخت مشروطه را چیدند بی آنکه در کشت و پرورش آن دستی داشته باشند.

در این کشاکش «فئودالیسم و بورژوازی با هم آشتی کردند» و کلاه مردم چنانکه پیش از این، پس معرکه ماند... آزادگان و رزمندگان از میدان به در شدند و به «گمنامان» تاریخ پیوستند و فرصت طلبان و طاووس صفتان ماندند و شدند رجال صدر مشروطیت و دانشمندان پر قدر و قیمت!..

[Home](#)

http://samad-behrangi.blogspot.com/2003_02_16_samad-behrangi_archive.html#89273114